هو العلیم

سلوک واقعی چرا بدون رعایت حق مردم ممکن نیست؟

وفای به عهد و صداقت، معیار پیروی از امام

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶ - مجلس نهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعين

وَ ما أنا يا رَبِّ وَ ما خَطَري هَبني بِفَضلِک وَ تَصَدَّق عَلَيَّ بِعَفوِک أي رَبِّ جَلِّلني بِستَرِک وَ اعفُ عَن تَوبيخي بِكَرَمِ وَجهِک فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَي ذَنبي غَيرُک ما فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأَنَّک أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأَنَّک يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛
پروردگار من! با فضل و رحمت و عنايت خودت بر من ببخشای و به عفو خودت بر من تصدّق نما. ای خدای من! به پوشش خودت مرا بپوشان و عيوب مرا مخفی بدار و از توبيخ من به‌واسطهٔ بزرگواری وجه و آبروی خودت درگذر.

این عباراتی است که پس از جملاتی که امام علیه‌السّلام راجع به هیچ انگاشتن خود و وجود خود به آن توجه می‌کنند آمده است. خدایا حالا که ما هیچ هستیم حالا که ما پوچ هستیم حالا که ما عدم‌های هستی‌ها نما هستیم حالا که وجود ما از وجود توست حالا که از خود اختیار و اراده و استقلالی نداریم حالا که صفاتی که به خود می‌بندیم آن صفات همه به خود تو بازمی‌گردد [پس با عفو و رحمتت با من رفتار کن].

آن شخصی که از طرف شخصی نماینده است یا آن بنده‌ای که در بازار می‌رود و جنس می‌خرد و چک را امضا می‌کند و پول از جیبش درمی‌آید و می‌دهد، افراد دیگر خیال می‌کنند که این دسته چک برای این است، این چکی که الآن از جیبش درآورده برای این است، این شخص [متشخصی] هم هست. کم‌کم با او ارتباط پیدا می‌کنند و هم‌صحبت می‌شوند و می‌گویند بیایید از ما جنس بخرید، او می‌گوید که آقا بیایید از ما بخرید، می‌بینند این چک می‌دهد و چک‌هایش هم همه نقد می‌شود مثل چک‌های بقیه نیست که یک ماهه می‌دهند تا پنج سال دیگر هم نقد نمی‌شود نه! این چک‌ها نقد می‌شود، زود نقد می‌شود.

شخصی پیش من آمده بود و گفت که آقا ما می‌خواهیم خدمت شما برسیم و استفاده کنیم. گفتم که هیچ اشکال ندارد و اصلاً هیچ مانعی نیست، تشریف بیاورید استفاده کنید مضایقه‌ای نداریم ولی به یک شرط و آن اینکه وقتی از شخصی خواستی پول بگیری، عجلات برای پس دادن پول بیشتر از عجلات برای گرفتن آن پول باشد! آیا یک همچنین وضعیتی داری؟! گفت که نه! گفتم که پس برو هروقت یک همچنین حالی پیدا کردی بیا از ما استفاده کن و تا حالا هم نیامده است! شاید یک ده سالی می‌گذرد! خب خدا خیرش بدهد دید نه یک همچنین چیزی نیست. حالا که نیست پس دیگر مثل دیگران مزاحم آقا نشویم، بیایند هزار دفعه قربان صدقه و فدایی و فلان بشوند بعدش هم دیگر بماند! فقط یک اشاره‌ای کردیم و رد شویم!

ادعای سلوک کردن و تفاوت آن با سلوک واقعی

این همه‌اش به‌خاطر این است که ما راه خدا را درست آن‌طوری‌که باید و شاید نفهمیدیم، ادعا می‌کنیم، ادعایش را می‌کنیم! می‌دانید راه خدا را کِی باید رفت؟! می‌دانید کی باید در راه سیر و در راه حرکت به‌سوی خدا و عبور از تعلقات حرکت کرد؟! آن‌وقتی که یک دروغ از شما سر نزند، آن‌وقتی که دیگر حتی فکر خلاف در ذهن شما نیاید، آن‌وقتی که یک نماز از روی سهل‌انگاری از شما فوت نشود، آن‌وقتی که نسبت به اینجاها ـ اینجا خیلی مهم است ـ و نسبت به تعهد و التزام به دیگران و ادای امانت یک تخلف از شما سر نزند، آن‌وقتی که قولی که به دیگران می‌دهید بر پای آن بایستید و التزام داشته باشید، آن زمان تازه تشریف بیاورید مشغول سلوک شوید! بعد از این حرف‌ها. ما هنوز در

واجبات و محرّماتمان گیر هستیم، ادعای وصل خدا را می‌کنیم، خیلی عالی است! کارمان خیلی درست است! مطلب اشتباه به گوش ما رسیده است یا اشتباه متوجه شده‌ایم، نه جانم! وقتی که دیگر یک دروغ نگفتید و تمام سخنانتان از روی صدق بود و یک فکر باطل نداشتید، حالا فکر باطل را می‌توانیم کمی اغماض کنیم تا وقتی که جامهٔ عمل نپوشید چون بالأخره انسان خطا می‌کند، اگر [فکر] باطل نکند دیگر معصوم است. حالا آن نه، یک مقداری نسبت به این قضیه کوتاه می‌آییم.

آن‌وقتی که بدی را برای برادر مؤمن نخواستیم، آن‌وقتی که پشت سر برادر مؤمنمان حرف درنیاوردیم، آن‌وقتی که غیبت برادر مؤمن را نکردیم، فکیف به تهمت و امثال‌ذلک، آن‌وقتی که تمام اعمال واجب را انجام دادیم و از اعمال محرمات اجتناب کردیم ـ محرمات هم مشخص است حتی در توضیح المسائل هم هست حالا خیلی‌ها را هم آنجا ننوشته‌اند، در توضیح المسائل‌ها هست در کتب اخلاق، محرمات دیگر معلوم است که چیست ـ و وقتی محرمات را ترک کردیم بعد از همهٔ این حرف‌ها آن‌وقت ببینیم حالا چطور از تعلقات باید بگذریم، آن موقع دیگر پای سلوک به میان می‌آید، آن موقع وقت سلوک است، زمان سلوک آن موقع است، زمان سیر آن موقع است. آن‌وقت زمان، زمان حرکت و زمان سیر الی الله است که باید ببینیم که چه باید کرد و چه راهی را باید در پیش گرفت و باید به چه مسائل و مبانی ترتیب‌اثر داد و جامهٔ عمل پوشانید.

آن کسی که می‌گوید که بنده فلان مبلغ را از شما می‌گیرم و یک ماه و دو ماه دیگر می‌دهم و می‌رود و پشت گوشش را هم نگاه نمی‌کند، اصلاً مسلمان نیست! نه‌اینکه صحبت اینکه بگوییم که سالک هست یا نه، صحبت سلوک نیست اصلاً مسلمان نیست! کسی که به تعهدش التزام ندارد، خائن است و شوخی هم نداریم خائن است! منتها این‌قدر انصاف داشته باشیم که دیگر اقلاً خودمان را به مکتب بزرگان نچسبانیم و نگوییم که ما شاگرد علاّمه طهرانی بودیم، نگوییم که ما پیرو آن مکتب هستیم، این مقدار انصاف را اعمال بکنیم. آن کسی که نسبت به شخص دیگر یک وعده‌ای می‌دهد، نسبت به رفیقش وعده می‌دهد و بعد نسبت به او تکاهل می‌کند، خب این خائن است. خب حالا برو زیارت امام رضا علیه‌السّلام، چه زیارتی؟! برو عتبات، چه عتباتی؟! برو هر ماه عمره، چه عمره‌ای؟! چه مکه‌ای؟! چه منایی؟! هیچ نیست.

تفاوت بین ما و پیروان بقیهٔ مذاهب در پایبندی به تعهدات

واقعاً این مطلب را عرض می‌کنم بین ما که مدعی برای متابعت از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السّلام هستیم و بین یک زرتشتی که نسبت به تعهداتش چون تعهد کرده تا پای جانش ـ بعضی‌ها هستند که تا پای جانشان می‌ایستند ـ می‌ایستد، سرش برود تعهدش نمی‌رود، التزامی که داده نمی‌رود، بین ما و او که این را انجام می‌دهد واقعاً فرق در کجاست؟! یک زرتشتی، یک مسیحی، یک یهودی، اصلاً یک کسی که قائل به خدا هم نیست ولی قائل به شرف، قائل به انسانیت، قائل به سجایای انسانی است، قائل به غیرت، حمیت، ناموس، عِرض و آبروی مردم است [فرق او با ما چیست]؟! ما شیعه هستیم یا نیستیم؟!

واقعاً ما اگر نسبت به حفظ آبروی مردم [التزام نداشته باشیم] آیا ما شیعه هستیم؟! ما دنبال علی علیه‌السّلام هستیم؟! همین ماها! همین ماها که مدعی هستیم، این‌طرف و آن‌طرف خودمان می‌بینیم. یک چیزی که دیدیم می‌گوییم که آن را پنهان نگه‌دار تا به وقتش در پرونده بگذار! حالا صبر کن وقتش می‌رسد! به این آدم شیعه می‌گویند؟! کسی که از یک راهی و از یک وسیله و امکاناتی به یک خطایی از یک شخصی، از یک مسلمانی پی برده، می‌گوید که نگه‌دار بگذار صبر کن حالا به وقتش این را بیاوریم رو کنیم و [افشا] کنیم.

واقعاً این آدم شیعه است؟! والله العظیم اگر روز قیامت علی علیه‌السّلام آمد و گفت که این شیعهٔ من است، من این علی را قبول ندارم! والله العظیم من قبول ندارم! من علی‌ای را قبول دارم که وقتی می‌گوید که این شیعهٔ من است، حداقل حداقلش این است که نسبت به واجبات و محرمات عمل کند حالا

استحباب را نخواستیم، کراهت را نخواستیم، مسائل اخلاقی را نخواستیم، آنها همه هیچ! اصلاً راجع به آن صحبت نکنیم این حداقلش است. اگر این علی که ما شناختیم، روز قیامت بگوید که این آدم که از یک مؤمنی از یک فردی یک چیزی یک نقیصه و خطا و زلّتی دیده حالا به یک طریقی آگاه شده و به یک طریقی اطلاع پیدا کرده و این را اینجا گذاشته و گفته که می‌گذاریم حالا صبر کن به وقتش رو می‌کنیم صبر کن! اگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روز قیامت گفت که این شیعهٔ من است، من می‌گویم که تو علی من نیستی و حق هم دارم، حق دارم و امیرالمؤمنین نمی‌تواند پاسخ من را بدهد. امیرالمؤمنین در وقتی می‌تواند پاسخ من را بدهد که بگوید شیعه من پدرت [مرحوم علاّمه طهرانی] است! آن‌وقت دیگر من دهانم بسته می‌شود و می‌گویم که درست است، ما دیگر آن موقع حرفی نداریم، آن شیعهٔ من فلان شخص است، شیعهٔ من آن است، شیعهٔ من آن فرد است، آن‌وقت دیگر اینجا شیعهٔ من آن کسی است که وقتی حرف می‌زند سرش که می‌رود حرفش نمی‌رود، آن شیعهٔ من است می‌گویم که بله! آن علی که من می‌شناسم آن علی و آن امیرالمؤمنینی که من می‌شناسم باید کسی که دنبالش است، حداقل حداقلش این‌طور باشد، حرفی که می‌زند تمام است، قولی که می‌دهد تمام است، امضایی که می‌کند آن دیگر تمام است یا امضا نمی‌کند و از عهده‌اش برنمی‌آید یا وقتی امضا می‌کند دیگر مسئله تمام است، خوابش نمی‌برد تااینکه امضایش برآورده شود، خوابش نمی‌برد! مگر اینکه حالا از اختیارش خارج باشد این یک مطلب دیگر است که الحمدلله این‌طوری نیست.

یک وقتی دو نفر پیش ما آمدند و گفتند که آقا ایشان یک مبلغی از ما قرض کرده و گفته است که دوماهه پس می‌دهم ولی دو سال است پس نمی‌دهد! گفتم که چرا شما مبلغ را پس نمی‌دهی؟! گفت که آقا نشده است! جور نشده است! فلان نشده است! گفتم که مبلغ چقدر است؟! گفت که این‌قدر است، گفتم که اگر الآن از این پله‌ها که پایین می‌روی بیفتی إن‌شاءالله پایت بشکند! این را هم به او گفتم که إن‌شاءالله پایت بشکند به بیمارستان بروی چهار میلیون از تو می‌گیرند یا نمی‌گیرند؟! گفتم که از کجا می‌آوری بدهی؟! می‌دهی یا نه؟! همین‌طور با پای شکسته می‌مانی؟! دیگر هیچ نگفت، هیچ حرفی دیگر جوابمان نداد. ببینید این نیست که کسی نتواند، این نیست که کسی نتواند، نمی‌خواهیم آدم بشویم، این را بگوییم، نمی‌خواهیم به آنچه که بزرگان گفته‌اند پایبند بشویم. چرا این‌طرف و آن‌طرف می‌زنیم، چرا فرار می‌کنیم؟! چرا نمی‌خواهیم خودمان را در تحت قانون دربیاوریم؟! در همه چیز همین‌طور است، در مسائل همین‌طور است.

اگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در روز قیامت گفت که این زرتشتی که فلان تعهد را کرده و من را هم قبول نداشته ـ خب نمی‌داند، نتوانسته، اسم من به گوشش نرسیده، تفحص نکرده، مستضعف است ـ ولی نسبت به رفتارش عمل کرده است، وقتی که تعهد و التزام می‌دهد پایش می‌ایستد و انجام می‌دهد، اگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آن زرتشتی یا یهودی یا نصرانی را از صف شیعیان خودش خارج کند، من این علی را قبول ندارم! نصرانی است و قائل به عیسی بن مریم است ولی تعهدی که می‌دهد به آن تعهدش پایبند است، به انسانیت پایبند است، به فطرت پایبند است، به مبانی که خدا در دلش قرار داده پایبند است، به اصول انسانیت و اصول بشر و این حقوق بشر ـ نه این حقوق بشری که اینها درآوردند ـ به معنای واقعی و اسلامی و حقیقی خودش پایبند است، به قانون پایبند است نه‌اینکه می‌گوید که قانون برای بقیه است رهایشان کن مردم چه کسی هستند؟! به شرف انسانی پایبند است، به همهٔ اینها پایبند است، این در روز قیامت بیاید و علی بگوید که نه آقا! این دشمن است چون من را قبول ندارد باید در جهنم برود، من می‌گویم که اگر این‌طور باشد من این را قبول ندارم، من این دستگاه را قبول ندارم. چرا؟ چون امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مرد حق است. امیرالمؤمنین نیامده برای خودش دکان و دستگاه ایجاد کند، امیرالمؤمنین آمده اصول انسانی را در میان مردم احیاء و زنده کند، فطرت را در میان مردم زنده کند، عقل را در میان مردم زنده کند، انسانیت و وجدان و شرف را در میان مردم زنده کند، امیرالمؤمنین برای این آمد و برای این‌هم زدند و او را کشتند.

جرج جرداق می‌گوید: «إنَّ علی بن أبی طالب قُتِلَ فی محراب العبادته لشدة عدله.»[1] به‌خاطر شدت عدلی که انجام داد زدند و او را کشتند. من آن علی را قبول دارم که بالای منبر می‌آید و می‌خواهد سکته کند از اینکه می‌بیند در دورترین شهر از بلاد اسلام لشکریان معاویه طلای یک زن را از پایش بیرون کشیدند ـ آن موقع بر پایشان خلخال می‌گذاشتند ـ می‌گوید که اگر از این غصه بمیرید روا است، از اینکه یک خلخال از پای یک زن یهودی درآوردند، بمیرید رواست.[2] ای ددم وای! این علی را که ما می‌بینیم، می‌بینیم نه! این درست است هرچه به این علی بگویند درست است، هر صفتی را به این علی نسبت بدهند درست است، اصلاً بگویند که مافوق بشر است درست است، مادون خدا ولی مافوق بشر، اصلاً بشر نیست درست است، انسان کامل است درست است، بالاتر از او هیچ تصوری نمی‌شود درست است، هیچ عقلی به او نمی‌رسد درست است، هرچه می‌گویی درست است.

چرا؟ چون ما می‌بینیم با فطرتمان جور درمی‌آید، کار علی علیه‌السّلام با آنچه را که خودمان احساس می‌کنیم جور درمی‌آید، کار علی با آنچه را که ما می‌فهمیم و خدا هم قرار داده جور درمی‌آید منتها می‌بینیم ما کجا و او کجا، نمی‌گوییم که ما شیعه علی هستیم رهایش کن، سراغ پولمان را نگرفته اصلاً صدایش را درنمی‌آوریم، الآن که سراغ نگرفته رهایش کن. این را که گفتی تمام شد، بی‌برو و برگرد از خط علی علیه‌السّلام بیرون آمدی و در روز قیامت تو را در خط عمر قرار می‌دهند. حضرت عمر، ایشان تشریف می‌آورند در روز قیامت مثل شاخ شمشاد می‌ایستند، او هم بالأخره برای خودش عمله و أکره دارد، دار و دسته دارد، مرید دارد، او هم مراد است دیگر! مراد عده‌ای است، ماشاءالله کم هم نیستند، یک نگاه می‌کنی می‌گویی که من شیعهٔ هستم یا علی من شیعه هستم؟! می‌گویند که نه‌خیر! تشریف ببرید صف عقب، بروید آنجا بایستید. شیعهٔ من اینها هستند، شیعهٔ من را نگاه کن. این جوان، این دختر، اینکه دنبال حق رفته، اینکه دنبال حق گشته، اینکه آمده دنبال فطرتش گشته، حتی اینکه ظاهرش هم آن‌طور که بایدوشاید نیست ولی دلش صاف بوده، حرفش درست بوده، حرفش حق بوده، حالا ظاهرش هم آن‌طوری‌که بایدوشاید نبوده ولی انصاف داشته، عطوفت داشته، رَحِم بوده، مظلومی را می‌دیده و دستگیری می‌کرده، بیچاره‌ای را می‌دیده و از او دستگیری می‌کرده و یک مستمندی را می‌دیده و دستش را می‌گرفته است، این دنبال من است و این باید در صف من بیاید و در صف من اینها باید بایستند! همین اینها!

اما آن که مدعی است؛ مدعی تشیع من است ولی دروغ می‌گوید، تهمت می‌زند، غیبت می‌کند، تقلب می‌کند و برای مردم پرونده‌سازی می‌کند و هر کاری از دلش برمی‌آید انجام می‌دهد و بعد هم می‌گوید که ما دنبال علی علیه‌السّلام هستیم و دنبال حفظ [شریعت]، او به صف‌های عقب تشریف ببرد و پشت سرِ همان‌هایی که خودتان بهتر می‌دانید بایستد، چرا؟ چون آنها دنبال این بودند، آنهایی که به پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند که نعوذ بالله نعوذ بالله هذیان می‌گوید، برای چه قلم و دوات بیاوریم؟! هذیان می‌گوید و آدم که هذیان می‌گوید حرفش اعتبار ندارد، قلم و دوات نمی‌خواهد حسبنا کتاب الله؛[3] «قرآن بس است.» وقتی ما قرآن داریم، دیگر چرا دنبال نوشتهٔ پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برویم آن‌هم در حال کسالتی که معلوم نیست تا چند ساعت دیگر هم زنده است! نیاز نداریم.

خب می‌داند چه می‌خواهد بنویسد! حالا اگر می‌خواست بنویسد جنابعالی خلیفهٔ بعد از من هستی این حرف را می‌زدی؟! آن‌وقت می‌گفتی که حسبنا کتاب الله؟! روز قیامت باید حساب پس بدهی، چرا

---

[1] . مصدر در حال بررسی

[2] . ***نهج البلاغة*** (صبحي صالح)، ص ۶۹؛ ***امام شناسی***، ج ۱۸، ص ۴۴۰.

[3] . ***الأمالي***، شیخ مفید، ص ۳۶.

گفتی که حسبنا کتاب الله؟ چرا نگذاشتی پیغمبر بنویسند؟! چرا نگذاشتی پیغمبر آن چیزی که در دلش است و می‌خواهد روی کاغذ بیاورد بنویسند؟! باید بیایی حساب پس بدهی! این حرف‌ها نیست، تو و تمام کسانی که دنبال تو هستند همهٔ شما را قشنگ روز قیامت ملائکه می‌آورند، قبلاً این صندلی‌هایتان رزرو شده و اسم و نمرهٔ شما همه رزرو شده است! می‌گویند که شما بایست مثلاً در نمرهٔ سی و پنج، شما نمرهٔ فلان، قشنگ منظم سر جایتان بایستید تا به حسابتان رسیدگی شود! هرکسی از قبر درمی‌آید قشنگ ملائکه نمره‌اش را می‌دهند. اینهایی که جبهه می‌روند در جنگ‌ها و اینها یک پلاک دارند و نمره روی آن نوشته است بالأخره آن پلاک هست و نشان می‌دهد این شخص وجود داشته است و یک زمانی زنده بوده و چه بوده است، براساس آن تشخیص می‌دهند.

جایگاه شیعیان دروغین در روز قیامت

هرکسی روز قیامت درمی‌آید یک پلاک دارد که این کیست و چیست و برای کجاست، کجا باید بایستد، پشت سر چه کسی بایستد و چه شماره‌ای دارد، همهٔ اینها آنجا نوشته شده است و قشنگ ملائکه او را می‌آورند و می‌ایستادند همان جایی که باید بایستد. می‌گوید که عجب! خدایا چرا من را اینجا ایستاندی؟! خدا می‌گوید که خب جایت همین‌جاست! می‌گوید که من باید پشت سر علی علیه‌السّلام بایستم. خدا می‌گوید که پشت سر علی؟! خیلی مزاح می‌فرمایید، اینجا دیگر جای مزاح نیست، پشت سر علی؟! علی مجال ندارد، جا نیست آنجا همه رزرو شد. چرا باید تو پشت سر علی بایستی؟! می‌گوید که به‌خاطر اینکه من شیعه بودم! شیعه کیست؟ شیعه آن کسی است که هر روز صد مرتبه دروغ می‌گوید؟! خب این یکی. شیعه آن کسی است که روزی بیست دفعه به هرکسی تهمت می‌زند؟! این‌هم یکی. شیعه آن کسی است که زیر حرف و قولش می‌زند؟! شیعه آن کسی است که برای بقیه پرونده‌سازی می‌کند و اینها همه شیعیان‌اند الحمدلله. خیلی خب! خب این شیعه است؟! بسیارخوب این شیعه است ولی شیعهٔ چه کسی است؟! شیعهٔ جناب عمر! علی علیه‌السّلام که نیست، قبول داری یا نداری؟! می‌گوید که آری پس همین‌جا سر جایت بایست، ما در آن پلاک همه را زدیم و [ثبت کردیم].

ایشان شیعه‌ای است که روزی این‌قدر دروغ می‌گفت، این‌قدر تهمت می‌زد، این‌قدر خلاف می‌کرد، این‌قدر زیر حرف خودش با مردم می‌زد، به حرف خودش توجه نمی‌کرد، به تعهدی که داد توجه نمی‌کرد و راحت می‌خوابید و می‌گفت که گور پدر آنهایی که الآن به فکر من هستند، خوش باش، بگذار ما فعلاً راحت بخوابیم و راحت باشیم! خب شیعه هستیم دیگر شیعهٔ امام رضا علیه‌السّلام هستیم. ولی آنها نه! حواسشان قشنگ جمع است، خیلی در این زمینه مطالبی هست.

این‌قدر در اینجا قضایا و مسائلی هست که إن‌شاءالله و قاعده‌اش هم همین است، قانون هم همین است. در آن آیه دارد ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾[1]؛ در روز قیامت میزان همیشه براساس حق است. در دنیا چه‌کار کردی؟! حق است آقاجان، در همین دنیا می‌آیند حساب آدم را دست آدم می‌دهند. گفت که با هر دستی بدهی با همان دست هم می‌گیری، در همین دنیا، حالا چه برسد به آن دنیا. ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾، نگاه نمی‌کنند که در دنیا از چه تبلیغ می‌کردی؟! سر و صدای چه راه می‌انداختی؟! به‌دنبال چه بودی؟! نگاه می‌کنند که ببینند در دنیا کارت چه بود.

عدم اقرار بعضی افراد به کار خلاف خود

چندی پیش بود یک قضیه‌ای را شنیده بودم و باور نمی‌کردم! مطلبی شنیده بودم باور نمی‌کردم! گفتم که یعنی می‌شود ما این‌قدر منحط بشویم؟! واقعاً در مسائل اخلاقی دیگر سقوط به تمام معنا؟! خب

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۸. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۷:
«میزان سنجش در آن روز، حقّ می‌باشد.»

واقعاً یک همچنین چیزی اصلاً می‌شود؟! یک همچنین قضیه‌ای می‌شود؟! بعد به‌دنبالش رفتم و دیدم نه بوده و درست هم هست، واقعاً درست است حالا دیگر خصوصیاتش را نمی‌گویم. به‌طورکلی یک خلافی در یک جا که انجام می‌شود، حالا آن فرد اصلاً جزو ما هم نیست، جزو این کشور هم نیست، یک فرد [خارجی] حالا که آن خلاف معلوم می‌شود و مشخص می‌شود و شخص می‌گوید که آقا شما در اینجا این خلاف را کردید، این ظلم را کردید، این کار خلاف را انجام دادید، کار حرام را انجام دادید! می‌گوید که خب بله! یک اشتباهی شد. همین! خب یعنی چه که می‌گویی که اشتباه شده است؟! باید بگویید که آقا ما عذر می‌خواهیم و ببخشید این قضیه خلاف بوده است. می‌گوید که نه نیازی نیست، نیازی به عذرخواهی نیست، اشتباه است دیگر.

حالا برفرض که این مسئله شد و مطلبی هم پیش نیامد، آن شخص مسیحی و آن شخص یهودی نسبت به ما چه فکری می‌کند؟! چه قضاوتی می‌کند؟! خب ما مدعی پیروی از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستیم، ما مدعی تبلیغ پیغمبر هستیم، ما مدعی اسلام پیغمبر هستیم دیگر، ما مدعی هستیم دیگر، به همهٔ دنیا گفتیم و همه هم شنیده‌اند، بچه‌های در گهواره هم شنیدند که ما مدعی اسلام، پیغمبر، دین، تشیّع و دنباله‌روی علی علیه‌السّلام هستیم! آن مسیحی می‌گوید که این پیغمبر اینها این است! آن یهودی می‌گوید که پیغمبر این است! خب اینکه دیگر معما نیست، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این است! خلافی انجام شده است طرف خیلی قشنگ می‌گوید که نه هیچ نیازی به عذرخواهی نیست و مسئله‌ای نیست و خلافی شده است! چرا؟! چون اگر بگوییم که ببخشید و عذرخواهی کنیم طرف می‌گوید که پس معلوم است اینجا این خلاف انجام شده، این خلاف شده است و اقرار به خلاف کردیم. حالا که اقرار به خلاف شده پس معلوم است شما می‌توانی یک همچنین خلافی را انجام بدهی، خب پس دیگر چه می‌ماند؟! به‌حسب ظاهر دیگر برای آدم چه می‌ماند؟! خب ما یک همچنین خلافی را می‌توانیم انجام بدهیم و بعد چطور می‌توانیم بگوییم که همه باید از ما اطاعت و تبعیت کنند؟! وقتی بگویند که آقا شما یک همچنین خلافی می‌کنی خودت هم فهمیدی حالا هم اقرار می‌کنی آن‌وقت دیگر قضیه چطور می‌شود؟!

مسئولیت ما درقبال این مکتب

حالا مطلبی که در اینجا پیش می‌آید این است که منِ طهرانی که الآن این مطلب و مسئله را مطرح می‌کنم، با طرح این قضیه مطلب به کجاها می‌رسد؟! به کجاها انتساب پیدا می‌کند؟! آیا این قضیه به سایر جاها مربوط نمی‌شود؟! مربوط نمی‌شود؟! ما یک کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم هزارتا این‌طرف و آن‌طرف [را می‌سنجیم]، خیلی بخواهیم نگاه بکنیم می‌گوییم که اقلاً یک کاری می‌کنیم یک کاری باشد که به خودمان برگردد و دیگر مرحوم پدرمان یک همچنین شخص بزرگ و یک همچنین فردی زیر سؤال نرود، با کار ما او دیگر زیر سؤال نرود. می‌گوییم که آقا این کار را خودمان کردیم و به خودمان ارتباط دارد فوقش حالا اگر انصاف داشته باشیم و مروت داشته باشیم می‌گوییم که این دیگر قاعده‌اش است. می‌گوییم که اگر این قضیه طوری است که افراد به خود ما برگردانند خب مطلب و مشکلی نیست. ولی اگر قضیه اینکه بخواهد به بالاتر برود و سرایت کند، آنجا چه‌کار می‌کنیم؟ انصاف داشته باشیم می‌گوییم که آقا این ارتباط با بالاتر ندارد و این مربوط به خود ماست، این مسئله ربطی به بالاتر ندارد. اما اگر این کار را نکردیم و این قضیه به اصل مکتب برخورد کرد و این قضیه به خود این مکتب رسید و این مسئله خود این مکتب را زیر سؤال برد، آیا ما خیانت نکرده‌ایم؟! خیانت کرده‌ایم! شکی در این قضیه نیست. چقدر مسئولیت مشکل می‌شود! چقدر ما باید حواسمان را جمع کنیم که خدایی نکرده یک وقت کاری انجام ندهیم که در انظار عمومی و پیش افراد دیگر عمل ما را به‌حساب این مکتب بگذارند و بگویند که آقا بفرمایید حرفشان این است، راهشان این است، کارهایشان این است و برنامه‌شان این است، چقدر مسئله مهم است!

گاهی اوقات می‌شود انسان خیال می‌کند به‌حساب خودش می‌خواهد کار خوبی انجام بدهد ولی

نمی‌داند که دارد خرابکاری می‌کند، اصلاً مسئله را دارد لوث می‌کند و خرابکاری می‌کند. آن‌وقت اگر ما بخواهیم یک کاری انجام بدهیم و این به پای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نوشته شود، می‌گویند که پس معلوم شد پیغمبرشان هم همین است، امامشان هم همین است، مسئله خیلی مهم‌تر می‌شود، قضیه خیلی خطیرتر می‌شود و مسئولیت برای انسان نسبت به این مطلب خیلی بیشتر پیدا می‌شود. لذا در روز قیامت داریم: ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾ «میزان در روز قیامت حق است» یعنی به‌حساب می‌رسند، آقا کارت درست بود یا نبود؟ ما به ادعای تو کار نداریم، ما به خودِ کارت کار داریم، به کارت! هرکسی می‌خواهی باش.

تفاوت کلام امام با فتوای مجتهد

پسر معاویه یزید بن معاویه جریان کربلا را ایجاد می‌کند و امام حسین علیه‌السّلام را با تمام اصحابش به قتل می‌رساند، می‌گیرد و می‌کشد. چرا؟ چون می‌گوید که امام حسین علیه‌السّلام نباید درقبال خلافت من ادعا داشته باشد، باید تسلیم من بشود. روی چه حسابی باید تسلیم تو بشود؟! روی چه حسابی؟! تو دلیل بیاور، امام حسین علیه‌السّلام می‌پذیرد.

امشب شب پانزدهم ماه رمضان مصادف با ولادت امام حسن مجتبی علیه‌السّلام است ذکر آن حضرت به میان آمد. وقتی امام مجتبی صلح‌نامه را امضا می‌کند، سید الشهداء به احترام امضای برادر که امام است هیچ مطلب و مسئله‌ای را مطرح نمی‌کند چون برادرش امضا کرده است. برادرش این صلح را امضا کرده است که تا وقتی که معاویه زنده است این حکومت و خلافت مربوط به او باشد، وقتی که معاویه از دنیا رفت آن موقع این خلافت به اهلش برگردد. این امضایی بود که حضرت کرد، گرچه همه را [معاویه] زیر پا گذاشت ولی بالأخره خب این زنده بود. امام علیه‌السّلام وقتی که به امامت می‌رسند می‌توانند بگویند که ایشان امام بودند و امضا کردند بنده هم امام هستم و این امضا را کنار می‌گذارم! من هم برای خودم امام هستم! ایشان تا وقتی که امام بودند محترم بود و ما هم حرفی نزدیم، ما هم خلاف نکردیم، ما هم اقدام نکردیم و ما هم بر علیه معاویه کاری انجام ندادیم ولی الآن من امام هستم و وقتی که من امام هستم دیگر در این‌صورت می‌توانم این مسئله را الغا و لغو کنم.

علت جاودانگی امام

حضرت این کار را نکردند. چرا نکردند؟! چون امامت یک امر جاودانگی است. امام علیه‌السّلام به وجود ظاهری خودش قائم نیست، امام علیه‌السّلام به وجود حقیقی و ولائی خودش قائم است. امضایی که امام مجتبی علیه‌السّلام می‌کند، این امضا نه‌تنها در زمان امام مجتبی حجت است بلکه الآن برای امام زمان عجّل تعالی فرجه الشریف در این زمان هم حجت است. یعنی امام زمان علیه‌السّلام نمی‌تواند بر خلاف امضایی که امام مجتبی در هزار و چهارصد سال پیش کرده عمل کند، گرچه هزار و چهارصد سال پیش امام مجتبی از این دنیا رحلت کردند، بکنند! امضایی را که امام مجتبی می‌کند با دست ظاهری و قلم ظاهری امضا نمی‌کند بلکه امضای او امضا از روی آن حقیقت ولائی باطن است و آن ولایت قائم به شخص نیست بلکه آن ولایت یک امر مستمر است. به‌حسب ظاهر یک وقت در پیغمبر طلوع و ظهور و تجلی دارد، یک وقت در امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، یک وقت در امام مجتبی دارد، یک وقت در موسی بن جعفر علیهماالسّلام دارد و یک وقت به امام رضا و امام هادی علیهماالسّلام دارد الآن هم در حضرت بقیة الله ارواحنا فداه سریان و جریان دارد.

لذا همان حجّیت، ملاک، دلیل، اثر، نشانه، ظهور و تجلّی که ولایت از ذات پروردگار نسبت به عوالم وجود اعمال می‌کند، بعینه همان ولایتی است که امام مجتبی علیه‌السّلام اعمال کرده است، یکی است! لذا امام زمان عجّل تعالی فرجه الشریف هم نمی‌تواند برگرداند، چون امام زمان خودش نازل‌کننده و اجراکنندهٔ ولایت است و اجراکنندهٔ آن امر و نهی امام علیه‌السّلام است. لذا جاودانگی امام به‌خاطر همین است. امضایی که امام حسین بکند، امام زمان نمی‌تواند آن امضا را ازبین ببرد. امضایی که امام

سجاد بکند امام زمان نمی‌تواند آن را لغو کند و بگوید که او امضا کرد من لغو می‌کنم، مگر اینکه آن امضا تابع شرائط زمان خودش باشد، آن یک مطلب دیگر است. مربوط به زمان خودش است خب امام بعدی می‌آید و می‌بیند شرائط [تغییر کرده است]. ولی امضایی که مربوط به یک امر مستمر بشود مثلاً امام سجاد علیه‌السّلام بفرماید که من این مطلب را امضا می‌کنم و این باید تا روز قیامت باقی بماند خب امام زمان دیگر این امضا را ازبین نمی‌برد، امام سجاد که فرموده باید بماند باید بماند، باید تا روز قیامت بماند، چه بعدش امام باقر علیه‌السّلام بیاید یا نیاید، امام رضا علیه‌السّلام بیاید یا نیاید، این کلام امام جاودانگی دارد. لذا روایتی که از امام علیه‌السّلام به ما می‌رسد جاودانگی دارد و با رفتن امام حجیت کلام امام نمی‌رود و تا روز قیامت و پس از قیامت و تا خدا خدایی می‌کند باقی است، این کلام امام علیه‌السّلام است. ولی فتوای مجتهد این‌طور نیست، فتوای مجتهد با رفتنش می‌رود و آن‌هم الغا و باطل می‌شود. مقلد باید به مرجع حی و مجتهد حی مراجعه کند. چرا؟ چون مجتهد ولایت ندارد، مرجع ولایت تکوینی ندارد و ولایت او ولایت اعتباری است و دائر مدار فهم اوست و فهم او براساس حیات و اطلاع او به جریانات و مسائلی است که با او سر و کار دارد و وقتی که از این حیات می‌رود دیگر فهمش بسته می‌شود و دیگر فهمی ندارد که بخواهد استنباط کند.

مجتهدی که یک روز صبح فتوا می‌دهد و عصر از فتوایش برمی‌گردد، یعنی چه؟ یعنی کلام من جاودانگی ندارد. امروز و الآن ساعت ده صبح براساس مطالعهٔ این کتاب و رجوع به آن دفتر، رجوع به آن قضیه و مسائل دیگر، این نظریه برای من حاصل می‌شود و تنزیلاً و اعتباراً امام این کلام را برای مقلدین خود حجت قرار داد. به اعتبار امام یعنی به اعتبار حجّیت امام نه‌تنها [به صرف کلام خودش]. خیلی خب الآن ساعت، ساعت ده شب می‌شود و یک‌مرتبه من به فلان کتاب دیگر مراجعه می‌کنم! این روایت درقبال این آمده است، نگاه می‌کنم این روایت بر این حجّیت دارد و فتوای من عوض می‌شود. وقتی فتوای من عوض شد، فتوای صبح باطل می‌شود و مقلد از ساعت ده شب دیگر نمی‌تواند به فتوای ساعت ده صبح من عمل کند، اگر عمل کند عمل او باطل است. چه شد؟! ولی امام نه! شما می‌توانید به کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عمل کنید، به کلام امام صادق علیه‌السّلام عمل کنید، به کلام امام جواد علیه‌السّلام عمل کنید، به کلام امام رضا علیه‌السّلام عمل کنید، به هرکدام از اینها عمل کردید یکی است، یک فتواست، یک حکم است، یک کلام است، یک گفتار است اما او نه، آن صدتا است! امشب یک فتوا، دوباره فردا یکی دیگر، پس‌فردا یکی دیگر و همین‌طور ممکن است تا یک هفته روزی چندتا فتوا عوض کند.

تفاوت بینش بعضی از افراد معروف با عرفا

من شنیده‌ام یکی از آقایان ـ مرحوم آقای سید محمود شاهرودی ـ که خدا او را رحمت کند، ایشان خودشان به پدر ما می‌گفتند که آقا سید محمدحسین! من صبح یک فتوا می‌دهم، شب یک فتوای دیگر می‌دهم! خودت که داری می‌گویی من صبح یک فتوا می‌دهم و شب یکی دیگر می‌دهم، خب این مقلد بیچاره باید چه‌کار کند؟! هیچ! ولی خب باید همان‌طوری‌که هست عمل کند دیگر! اگر این‌طور هست خب آدم بهتر است که یک قدری خودش را جمع و جور کند! به همان کلام مرحوم آقا سید احمد کربلائی ـ به‌به واقعاً حق مطلب را آنها گفته‌اند ما هروقت توفیق پیدا می‌کنیم به مسجد سهله مشرف می‌شویم، اول چیزی که به‌نظر من می‌آید جریان مرحوم آقا سید احمد کربلائی است که مرحوم آقا در اول کتاب توحید علمی و عینی نوشته‌اند، اصلاً خواهی‌نخواهی این‌طور می‌شود، نمی‌دانم چطور حالا او قلقلکمان می‌دهد یااینکه هرچه هست خلاصه ما همیشه در حال‌وهوای آن سیر می‌کنیم. واقعاً چقدر اینها حر و آزاد بودند، گیر و بند نداشتند، تعلق نداشتند ـ که مقلد چیست؟! برو خدا عمرت بدهد، مرید؟! برو خدا عمرت بدهد، مرید چیست؟! راحت بودند، تعلق نداشتند، گیر نداشتند. فکر این را بکنند فکر آن را بکنند اینجا جمعیت کم می‌شود فردا اضافه می‌شود، پلاکاردها را بیشتر کنیم مردم بیشتر بیایند، سیاهی و بیرق و اینها را بیشتر در شهر بزنیم، حضرت حجةالإسلام در فلان مسجد سخنرانی می‌کند، بیایید مردم

بیایید! نیاز به بنر و پلاکارد نداشتند، نیاز به تابلو نداشتند، راحت بودند، از هفت دنیا راحت بودند. گفت:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود *** ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است[1]

ببخشید فرمود! یک‌دفعه نزد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ گفتم که حافظ می‌گوید، گفتند که چی آقا؟! بگو که حضرت خواجه حافظ شیرازی می‌فرمایند! دیگر ما از آن موقع گفتیم که حضرت خواجه می‌فرمایند. ببینید اینها همه راحت بودند، همه آزاد بودند، امشب همین الآن ساعت یازده یا دوازده اگر عزرائیل بیاید و بگوید که بیا برویم، [می‌گوید که] همین الآن، قبله کدام طرف است دستپاچه می‌شود که کدام طرف هست، همین الآن! نکند عزرائیل پشیمان شود بگوید که نه! تا پشیمان نشود خلاصه صفا کنیم، کارمان را تمام کنیم.

یک دفعه ما یک جایی بودیم که یک چند نفری هم آنجا بودند بالأخره افرادی بودند و معروف بودند، بعد آنها یک چیز خنده‌داری به ما می‌گفتند. می‌گفتند که آقا ما در یک جایی بودیم همه از علما بودند و خلاصه مجلسی بود. آنجا صحبت از این شد که در یک جا کشف شده است ـ حالا درست یا غلط نمی‌دانم دیگر ـ که اگر شخص روزی یک عدد انجیر تازه بخورد و هفت عدد یا نُه عدد زیتون آن‌هم تازه و هوا ندیده از درخت بکند بخورد، اگر همان موقع بخورد تا چهل روز کل سیستم بدنش و همهٔ سلول‌های بدنش تغییر می‌کند به‌نحوی‌که بین سیصد تا سیصد و پنجاه سال عمر می‌کند. بعد حالا صحبت اینکه همهٔ آنها بالاتفاق گفتند که بلند شویم و برویم در آنجاهایی که زیتون و انجیر درمی‌آید خیمه بزنیم و آنجا بمانیم. حالا پیرمرد قوزی دارد می‌میرد! می‌گوید که برویم خیمه بزنیم آنجا که سیصد سال دیگر عمر کنیم! بدبخت تو دو قدم دیگر راه بروی افتادی و چپه شدی، باید بیایند مرغت را بخورند! حالا موقع خیمه زدن شده است؟! خب برای چه خیمه بزنیم؟! سیصد سال عمر کنیم!

واقعاً آدم وقتی به فهم این آقایان نگاه می‌کند می‌گوید که خب عزیز من تو الآن نود سال عمر کردی ـ نودساله هم بوده، هشتادساله هم بوده ـ هشتاد سال عمر کردی، برفرض که سیصد سال عمر کردی و اصلاً سه هزار سال دیگر عمر کردی آخرش که چه؟! آخرش همین امشب است دیگر، یعنی تو با همین عقل مافوق عرشت، با این درایت تحت العرش و السماء با این فکرت و با این [درایتت] که تا حالا این نود سال را گذراندی، این نود سال بشود سه هزار سال، خب سه هزار سال دیگر شد باز امشب می‌خواهی چه‌کار کنی؟! یا باز می‌خواهی بمانی؟! تو چقدر در این مدت نود سال از این فهم و از این درایت و از این بصیرت، بینش، رشد، ارتقاء و کمال نصیب برده‌ای؟! چقدر واقعاً؟!

بعد من آنجا در همان‌جا با خودم فکر کردم، جداً با خودم فکر کردم حالا اگر قرار باشد این‌هم درست باشد، حالا ما بلند می‌شویم می‌رویم یک همچنین کاری بکنیم؟! بلند شویم برویم سیصد سال عمر کنیم؟! برای ما بس است! حساب کردیم پنجاه و چند سال از ما گذشته است مگر چقدر می‌خواهیم باشیم؟! هر جا رفتیم دیدیم آسمان همین رنگ است! هر جا رفتیم باور کنید دیدیم آسمان همین است و خورشیدش این است، ستاره‌هایش همین هستند، ماهش همین است بعد هم در این دنیا هم هرچه باشیم مثل اینکه فایده‌ای ندارد همینیم که هستیم، رهایش کن برویم آن‌طرف ببینیم چه خبر است، اینجا که دیگر خبری نیست. واقعاً وقتی که به خودم نگاه کردم دیدم که یعنی چه؟! سه سالش هم اضافی است و همین‌قدر که کمی خودمان را جمع و جور کنیم و حلالیت‌هایی که باید بطلبیم و خلق‌الله را که این‌قدر از خودمان رنجاندیم اینها را درست و راست بکنیم، خیال می‌کنم اول و آخرش پنج شش ماه کفایت بکند! بعد می‌گوییم که خدایا بسم‌الله برای چه بمانیم دیگر معطلی ندارد. مرحوم آقا سید احمد و این عرفا ـ رضوان الله تعالی علیهم ـ حر و آزاد بودند.

---

[1] . ***دیوان حافظ*** (قزوینی)، غزل ۳۷.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود *** ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

هرچه رنگ تعلق پذیرد؛ بیا و برو، آزاد، خلق الله بیایند، آزاد، تبلیغات و بنر، آزاد، جمعیت، آزاد، صحبت می‌کند، ده هزار نفر پای جمعیتش باشند همان‌طور نگاه می‌کند که ده نفر باشند، از این ده نفر هم بیشتر خوشش می‌آید! می‌گوید که برای ده نفر بهتر و راحت‌تر می‌توانیم حرف بزنیم، یک چیزی بگویم برود. چرا ده هزار نفر که خودمان را جمع کنیم تا عبایمان نیفتد و بالایمان و پایینمان و این‌طرفمان و آن‌طرفمان درست راست باشد؟ این‌همه؟ هفت هشت ده نفر بیشتر نباشد. من گاهی این‌طرف و آن‌طرف می‌بینم که آقا فلان جا صحبت کردند، چه جمعیتی آمد! فلان‌جا جمعیت جمعیت! ای‌داد بیداد! ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است، راحت است.

عدم تفاوت اقبال و ادبار مردم برای امام حسین علیه‌السّلام

امام حسین علیه‌السّلام را نگاه کنید، تمام مدینه پشت سرش در روز عید [فطر یا قربان] نماز بخوانند یااینکه در شب عاشورا بلند شده به تمام افراد می‌گوید: «**این مردم فقط من را می‌خواهند، شما برای چه خودتان را معطل من کردید؟! بلند شوید بروید.**»[1] بعضی‌ها هم حرف‌شنو، قشنگ گوش می‌دهند و می‌روند! چقدر خوب، حرف‌شنو! حضرت می‌گویند که بلند شوید بروید خداحافظ شما، می‌گویند که دیگر امر فرمودید ما هم امتثال امر می‌کنیم، ما هم می‌رویم. یک‌دفعه حضرت می‌بینند سی چهل نفر ماندند اما هیچ تکان نخورد. آن کسی که می‌داند فردا باید برود چه ده میلیون جلویش باشند چه ده نفر باشند، چه فرقی به حالش دارد؟! می‌گوید که من که فردا می‌روم آن دیگر ثبت و ضبط است و هیچ مو لای درزش هم نمی‌رود. حالا چه ده میلیون از شما امشب با من باشید ما فردا رفتنی هستیم و چه ده نفر باشید، پس برای من فرق نمی‌کند شما بروید فکر خودتان را بکنید، ببینید باید بروید یا باید بمانید. کدام یک از این دو؟! من آزاد هستم، من راحت هستم، من تعلق ندارم، هیچ رنگی به من نمی‌چسبد، هیچ تعلقی به من نمی‌چسبد، هیچ انگی به من نمی‌چسبد، مقلدها، مریدها و تبلیغات‌چی‌ها این‌طرف و آن‌طرف‌ها را همه را به هیچ می‌گیریم. پول و پَله و بیا و برو و خانه، شمال و جنوب و فلان، تمام اینها همه کشک! هزار تعلق هم داشته باشد برای او صفر است، اصلاً تعلق معنا ندارد. غلام همت آنم یعنی من دنباله‌روی آن همت هستم، من اسیر آن همت هستم، من شیفتهٔ آن همت هستم و من دنباله‌روی آن همت هستم نه کسان دیگر. اگر قرار باشد من در این دنیا دنبال کسی باشم من اسیر و عبد آن همت هستم و غلام آن همت هستم و دنباله‌روی آن همت هستم، آن همتی که تمام تعلقات را از خودش سلب کرده و هیچ جز او برای خودش باقی نگذاشته است، باید دنبال آن رفت و آن را باید دنبال کرد.

معنای آزادی و حرّیت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود *** ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

این معنا، معنای آزادی و حرّیت است لذا عارف همیشه حر است، ولیّ الهی همیشه حر است. این امام حسین علیه‌السّلام وقتی که امام مجتبی علیه‌السّلام امضا می‌کند کلامش را می‌پذیرد. [وقتی می‌گویند] که ای امام حسین الآن ایشان صلح با معاویه را امضا کرد، می‌فرماید که چون برادرم امام است و ایشان امضا کرده است، امضای او برای من حجت است و تمام. همین امام حسینی که با یزید آمد و این کار را کرد همین امام حسین ـ داشتیم صحبت یزید را می‌کردیم ـ ده سال با معاویه هیچ عملی انجام نداد همین‌طور در حکومت معاویه بود، مگر امام نبود؟! خب همین جریان کربلا که راجع به یزید و در زمان او رخ داد، همین را در زمان معاویه انجام می‌داد. بلند می‌شد می‌گفت که اصلاً مرتیکه تو چه کسی هستی و چه هستی؟! قیام می‌کرد و کشته می‌شد، کشتن، کشتن است دیگر. تیغ و شمشیر به‌جای اینکه در سیزده سال بعد یا در یازده سال بعد انجام شود در الآن انجام شود و چون در همان سال اول

---

[1]. *اللهوف*، ص ۹۰.

خلافت یزید جریان کربلا اتفاق افتاد. حضرت گفتند که دیگر معاویه در اینجا مرده است و این خلافت باید به اهلش برسد و من با تو بیعت نمی‌کنم، این یزید احمق هم حرف معاویه پدرش را گوش نداد، پدرش گفت که با حسین بن علی علیهماالسّلام کاری نداشته باش! و این یزید خر بود، معاویه آدم سیّاس و سیاستمداری بود منتها او آدم نفهم دیوانه احمق در اینجا آمد و خلاف آن وصیتی که پدرش کرده بود عمل کرد و خلاصه مسئله را برای امام حسین علیه‌السّلام تنگ گرفت.

زیر بار خلافت نرفتنِ پسر یزید

حالا همین یزید آمد این جریان را انجام داد و بیش از سه سال خلافت نکرد و به درک واصل شد. ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾[1] یعنی همین! فرزند او معاویة بن یزید خلیفه شد. جوان بود، بالای منبر رفت ـ ظاهراً دو ماه هم بیشتر خلافت نکرد، دو ماه و نیم ـ و گفت که أیها الناس این خلافت برای ما نیست، این خلافت خلافت غصبی است و پدران ما این را غصب کردند و این مربوط است به اهل‌البیت و بنی‌هاشم و من خود را از این خلافت خلع می‌کنم و پایین آمد. مادرش وقتی این را شنید آن‌قدر ناراحت شد گفت که ای کاش اصلاً من تو را نمی‌زاییدم و تو چه بودی که از من خارج می‌شدی! حرف زشتی زد. او گفت که دیگر هر کاری می‌خواهی بکنی بکن. این مسئلهٔ خلافت، این‌طوری که من می‌بینم غصبی است؛ شواهد و آثار و ظاهر بر این است و من کسی نیستم که زیر بار این مسئله بروم. الآن شما نگاه بکنید قبر این معاویه در شام محل زیارت مردم و شیعیان است. یک قبر کوچکی دارد ـ بنده هم خودم رفتم ـ پشت مسجد اموی است و آنجا چقدر نورانی است و وقتی که وارد شدم درِ او را بوسیدم و ضریحش را بوسیدم و روی ضریحش نوشته بود که هذا قبر معاویة بن یزید محب أهل البیت. به‌به! بارک الله! آفرین! آفرین! و بعد از چند ماه هم سمّ به او دادند و بندهٔ خدا را کشتند و شهید کردند.

خب خوشا به حالش، حالا این معاویه در روز قیامت یعنی همین الآن این معاویه جایش کجاست؟! آن از پدر و پدربزرگش و این‌هم خودش، پدرها جایشان کجاست؟! اصلاً کسی نمی‌داند قبر معاویه کجا است. می‌گویند که سگ می‌رود! من از یک مزبله‌ای می‌گذشتم و مردم نمی‌گفتند [که قبر معاویه است] بعد متوجه شدم اینجا قبر معاویه است، سگ‌ها می‌رفتند و گربه‌ها می‌رفتند و حتی این‌قدر مردم می‌رفتند ... که در را بستند که اقلاً دیگر مردم نروند و به همان حیوانات اکتفا شود! این قبر بابا و این‌هم قبر خودش، حالا آن دنیایش هم بماند که چه خبر است. ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾ حق است آقاجان.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌گوید که از خلافت خودت را خلع کردی کار صحیح انجام دادی و روز قیامت با من هستی! شوخی ندارد. ولی به آن شخص دیگر از اولاد خودش می‌گوید که آمدی درمقابل حق ایستادی، روز قیامت با من نیستی و جایت جای دیگر است. به اولاد خودش می‌گوید که نیستی ولی به معاویة بن یزید می‌گوید که هستی! حق است باید هم این‌طور باشد. اگر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این است، خب این حق است، حق همین است دیگر. لذا ما قبل از اینکه بخواهیم به‌دنبال خدا برویم، قبل از اینکه بخواهیم به‌دنبال سلوک برویم، قبل از اینکه بخواهیم به‌دنبال سیر برویم و قبل از اینکه به‌دنبال آن مطالب برویم، قبل از آن باید ببینیم که اصلاً ما چه کسی هستیم؟! ما که هنوز دروغ می‌گوییم حق نداریم وارد در سیر و سلوک شویم! ما که هنوز برای برادر ایمانیمان نقشه می‌کشیم حق نداریم خودمان را سالک بدانیم، حق نداریم! [اگر] بگوییم خائن هستیم. ما برای او می‌زنیم، برای او خلاف می‌کنیم، تهمت می‌زنیم و غیبت می‌کنیم و خیر سرمان عمامه هم داریم و خود را سالک هم می‌دانیم! این قضیه چیست؟! نباید این کار را بکنیم. بسیارخوب دیگر می‌خواستیم مطلب دیگری بگوییم و سر از کجا درآوردیم، هرچه بیاید خیر است هرچه بیاید. گاهی اوقات هست که رفقا می‌گویند که آقا

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۸.

امشب راجع به چه می‌خواهی صحبت کنی؟! می‌گویم که والله تا نرفتم پشت بلندگو بنشینم خودم نمی‌دانم، می‌رویم آنجا می‌نشینیم، بسم‌الله را بگوییم که تا بعد ببینیم که مطلب به کجا خواهد رسید!

إن‌شاءالله که امیدواریم خداوند همهٔ ما را متوجه کند به مبارکی و به یمن و برکت این ایام و لیالی متبرکه و خداوند عنایتی بکند فهم ما را بیدار کند و به ما تنبّه بدهد، گوش ما را بگیرد، یک چکش به سرمان بزند، یک تلنگر به وجودمان بخورد، نسبت به مطالب و حقایقی که بزرگان نقل کرده‌اند یک توجه خاصی پیدا بشود و توفیق برای استمرار آن در آتیه و پیروی از روش و ممشای اولیای الهی را خداوند نصیب بگرداند.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد